

درس یکصد و بیست و نهم:

فواعل هشتگانه در نفس انسان (۲)

أَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالنَّفْسُ مَعَ غُلُوبِهَا لَمَّا دَنَتْ *** بِأَمْرِهَا كُلُّ الْقُوَى قَدْ سُخِّرَتْ
مُعْطَى الْوُجُودِ فِي الْإِلَهِيِّ فَاعِلٌ *** مُعْطَى التَّحْرُكِ الطَّبِيعِيِّ قَائِلٌ
وَكُلُّ شَيْءٍ غَايَةً مُسْتَتَبِعٌ *** حَتَّى فَوَاعِلَ هِيَ الطَّبَائِعُ^١
وَالْقَسْرُ لَا يَكُونُ دَائِمًا كَمَا *** لَمْ يَكُ بِالْأَكْثَرِ فَلْيَنْحَسِمَا^٢
إِذْ مُقْتَضَى الْحِكْمَةِ وَالْعِنَايَةِ *** إِيصَالُ كُلِّ مُمْكِنٍ لِّغَايَةٍ
عِلَّةُ فَاعِلٍ بِمَا هِيَئَتْهَا *** مَعْلُولَةٌ لَهُ بِإِنِّيَّتِهَا^٢

بحث در فاعل بالتسخير است که مرحوم حاجی

می فرماید: قوایی که نفس واجد آن قوا است تحت

تسخیر نفس می باشند؛ چه قوای ظاهر و چه قوای

باطن. قوای ظاهر عبارت از قوای خمسه است؛

لامسه، ذائقه، جهاز هاضمه جذب و دفع، جهاز تولید

حرارت غریزیه و جهاز تولید نسل و امثال ذلک، تمام

اینها قوای ظاهری هستند که نفس این قوا را در

تسخیر خودش گرفته است و با این قوا کار انجام

می دهد و بدن را به حال اعتدال درمی آورد. اینکه

می بینید بدن از کار می افتد و پوسیده می شود و از بین

می رود به جهت این است که آن قوای جذب و دفع

١١. منظومه، ج ٢، ص ٤١٤.

٢٢. منظومه، ج ٢، ص ٤٢٠.

و قوای مولّد حرارت غریزی و امثال ذلک به واسطه انقطاع تعلّق نفس از بدن ازبین می‌روند بنابراین بدن مرده می‌شود. این قوا تحت تسخیر نفس هستند؛ درحالتی که فاعل بالطبع هستند ولی فاعل بالتّسخیر برای نفس هستند.

تلمیذ: پس این‌طور فهمیدم که خود مرگ که می‌گوییم: یک امر طبیعی است، علل آن باید یک امر نفسانی باشد، امر طبیعی مادی نباید باشد.

بیان علت مادی و غیر مادی مرگ

بیان حقیقت مرگ

استاد: بله، ممکن است یک اسباب مادی داشته باشد لیکن حقیقت آن حقیقت نفسانی است چون نفس علقه‌اش را از بدن می‌برد مرگ پیدا می‌شود حالا آن به هر جهتی می‌خواهد باشد. بالأخره یک اسباب و آثار مادی می‌خواهد مثلاً تیر به او خورده است یا تصادف کرده است یا میکروبی در بدنش رفته است، بالأخره هرچه بوده علقه بین نفس و بدن قطع شده است و چون علقه قطع می‌شود، بنابراین مرگ پیدا می‌شود.

حالا صحبت در این است که چرا این علقه قطع

می‌شود؟! تمام اینها علل و اسبابی دارند که هر وقت آن معطی‌الوجود اراده‌اش تعلّق بگیرد، این علقه را باقی نگه می‌دارد ولو اینکه این میکروب هم وجود داشته باشد و هر وقت او اراده‌اش تعلّق بگیرد علقه را از بین می‌برد ولو اینکه میکروبی هم وجود نداشته باشد! ولی در هر صورت این ارتباط بین نفس و بدن قطع می‌شود و به واسطه این قطع، مرگ حاصل می‌شود.

تلمیذ: آیا سنت الهی این نیست که مثلاً هر چیزی که جنبه باطنی دارد یک جنبه و ظهور مادی هم برای خودش دارد؟!!

استاد: البته هر چیزی یک علت دارد ولیکن دلیلی نداریم که فقط علت باید علت مادی باشد؛ در معجزه انبیا که اراده می‌کنند و یک شیئی را می‌میرانند، شما چه علت مادی‌ای پیدا می‌کنید؟! علت یعنی آن جهت تأثیری که می‌آید و در یک شیئی مؤثر واقع می‌شود.

تلمیذ: چیزی مثل معجزه انبیا مثل عصای حضرت موسی علیه‌السلام خودش خارق‌العاده است اما چیزی که خارق‌العاده نیست مثلاً سیر

طبیعی این است که انسان می‌میرد حتماً یک سبب مادی هم دارد گرچه این سبب مادی ظهور آن امر نفسانی است.

استاد: بله، صحبت در همین است که تا وقتی آن امر نفسانی و مجرد، موت را اختیار نکند سبب مادی هم پیدا نمی‌شود، در جنبه متأخر هست. چه داعی داریم و چه اشکالی دارد که بگوییم: در برخی از اوقات سبب مادی هم ندارد مثلاً شخص عمر می‌کند و یک مرتبه اراده و مشیت پروردگار تعلق می‌گیرد که بدون هیچ‌گونه علل و اسبابی جان او را بگیرد ولو اینکه بر ما مخفی است. گرچه ما یک میلیاردم آنچه را از حوادث و قضایایی که مربوط به نفس و بدن و امثال ذلک هست نمی‌دانیم و نمی‌دانیم که چه مسائلی دست‌به‌دست همدیگر می‌دهند - یک روز هم بالاجمال راجع به این بحث کردیم - تا فرض کنید که سکته‌ای برای شخصی واقع شود. به قول امروزی‌ها که به سکته در فارسی «ایست» می‌گویند! اگر یک ایستی واقع شود ما خیال می‌کنیم به واسطه یک مسئله‌ای است که مثلاً دفعی بوده یا فلان بوده

است. پیش این آقایان می‌رود، آقایان هم می‌گویند: بله، اشکال ندارد که دفعی باشد. تو چه می‌فهمی که می‌گویی: «دفعی باشد»؟! این از چهار سال پیش شروع شده است و زمینه را آماده کرده است، آرام‌آرام مثل موریانه‌ای که شروع کرده یکی‌یکی به جان این تیرها و چوب‌های داخل سقف می‌افتد و لای همه اینها را پوک می‌کند، فقط و فقط مانده به اینکه یک زلزله بیاید، همین که یک زلزله چهار ریشتر بیاید یک دفعه این سقف پایین می‌آید و می‌گوییم که این زلزله باعث خرابی شد! درحالی که اگر آن موریانه این چوب‌ها را نمی‌خورد زلزله هفت ریشتری هم اگر می‌آمد خراب نمی‌کرد! چرا این طور است؟! چون این از قبل شروع به کار کردن کرده است، شما هیچ خبر ندارید. آیا شما الآن می‌دانید که در این مدت در این عضله و در این وسیله و در این عضو چه گذشته است و چه مسائلی دست‌به‌دست هم داده‌اند تا اینکه او را آماده کرده‌اند برای اینکه با یک شوک یا استرس یا یک مسئله غیرعادی یک دفعه سکنه‌ای پیدا شود؟!!

بله، علل و اسباب عالم ملکوت در علل و اسباب

عالم مُلک تأثیر می‌گذارند و چنان پیوسته و دقیق و ظریف از سالیان سال شروع به حرکت و کار کردن می‌کند که تمام منویات عالم ملکوت سر وقت خودش و سر بزنگاه بدون یک ثانیه این‌طرف و آن‌طرف یکی‌یکی می‌آیند انجام می‌شوند و اصلاً ما خیال می‌کنیم یک مسئله ظاهر است.

فرض کنید صفرا سنگ می‌آورد خیال می‌کند که چیزی نیست و در عرض ده روز هم سنگ صفرا پیدا می‌شود! [می‌گویند:] شما این دو سه ماهه چربی خورده‌اید؟! نه خیر، گوشت زیاد خورده‌اید؟! بله، به‌واسطه همین تجمع کلسترول در کیسه صفرا یا کلسیم اضافی که کلیه نمی‌تواند آن را دفع کند، سنگ صفرا ایجاد می‌شود! برو آقا پی‌کارت! این از ده سال یا پانزده سال پیش آماده و شروع شده است حالا تو داری دنبال دو ماه گذشته می‌گردی؟! دو ماه گذشته چیست؟! ده، پانزده سال پیش غذایی را خورده که نباید می‌خورد، این کار را انجام داده که نباید انجام می‌داد! همین‌طور بالا پایین و فلان و این حرف‌ها، آمادگی پیدا کرده است بعد یک‌دفعه از سه چهار ماه

به این طرف صفر شروع به تولید سنگ کرد. اگر آن حرف‌ها نبود سنگ هم تولید نمی‌شد کلیه‌اش هم کار می‌کرد و کلسیم را دفع می‌کرد و کلسترول دفع می‌شد، دیگر از کبد وارد نمی‌شد، کبد آن را خوب تجزیه و تحلیل می‌کرد.

تمام این سیستم‌ها، «بِأَمْرِهَا كُلُّ الْقُوَى قَدْ سُخِّرَتْ»؛ ملکوت در یک جا می‌گوید که کار نکن، در یک جا می‌گوید که کار بکن، یک جا می‌گوید که کم انجام بده، یک جا می‌گوید که زیاد انجام بده، بنابراین ما هیچ‌گونه اطلاع از وضعیت خودمان نداریم که الآن که در اینجا نشسته‌ایم و شما دارید به مسائل ما توجه می‌کنید در این بدن ما چه می‌گذرد و فردا برای ما چه قضیه‌ای پیدا می‌شود، پس فردا چه قضیه‌ای پیدا می‌شود. فرض کنید شما می‌روید یک چکاپ کامل می‌کنید و از فرقِ سر تا نوکِ پا عکس می‌گیرید، نه تنها عکس و رادیولوژی بلکه سونو هم می‌کنید، نه تنها سونو بلکه اسکن هم می‌کنید و از اسکن هم گذشته با دستگاه‌های جدیدی که میل به میل اندازه می‌گیرند یک MRI قشنگ - جدیدتر از MRI هم که آمده است - انجام می‌دهید

و چنان اندازه می‌گیرید و به شما می‌گویند: ok
هستید و پای پرونده شما را هم یک امضا می‌کند که
هیچ‌گونه عیبی ندارید! زرشک!! تو از کجا می‌دانی
این عیب ندارد؟! تو از کجا می‌دانی این کلیه الآن در
چه وضعی است؟! تو از کجا می‌دانی این قلب در
چه وضعی است؟! تو به عضله‌اش نگاه می‌کنی و
می‌گویی که طوری نیست، دستگاه تو این‌طور نشان
می‌دهد. فردا یک دستگاه دیگر می‌آید و شما
می‌گویید که این دستگاه‌های قبلی اصلاً دقت ندارند.
دو روز دیگر یک چیز دیگر می‌آید فاتحه بقیه را
می‌خواند! دائماً هرچه جدید بیاید فاتحه قبلی‌ها را
می‌خواند! خیلی از مسائل با رادیولوژی نشان داده
نمی‌شد، آمدند دقیق‌ترش کردند اسکن کردند، با
اسکن هم دیده نمی‌شد MRI کردند باز با MRI هم
دیده نمی‌شد، جدیدتر آوردند و همین‌طور هم دارد
جلو می‌رود. تازه اینها مگر از آن زوایای مسائل
اطلاع پیدا می‌کنند؟!

بنابراین فقط و فقط تنها کاری که انسان می‌تواند

انجام دهد [این است که] ذهنش را از این مسائل

بالکل بیرون بیاورد و کار خودش را به دست خدا
بسپارد و هرچه بادا باد! و گرنه این را بخورم، آن را
نخورم این را انجام دهم، آن را انجام ندهم، اینجا
فلان، آنجا بهمان، اینجا بمانم، آنجا نمانم، اینها همه
کشک است! فقط در یک حدی که انسان بداند ضرر،
ضرر [جدی است]؛ حالا سرخ بکند، سیاهش بکند
این دیگر اشکال دارد، دخیلیات و سیگار و امثال ذلک
و علاوه بر اینکه اسراف هست [حکم این را دارد
که] تو داری سم می خوری. اما اینکه در هر چیزی
بگویی: آی! الآن که این را می خورم به کجایم
برخورد می کند؟! آقا اینکه همه اش آمدن در اینها
است!

آقایی بود که سالک شده بود، هر وقت ما به
مغازه اش می رفتیم می دیدیم که یک گونی پسته، یک
گونی فندق، شصت کیلو میگو و هفتاد کیلو ماهی
[در آنجا بود]! گفتیم: اینها را می خواهی کجایت
بریزی؟! می گفت که اینها را باید بخوریم تا قوی
بشویم! اتفاقاً همه اش مرض و فلان [است]! نه اینها
خیلی خوب است! داخل فریزرش هم ردیف هرچه
که بخواهید بود که اگر تا شصت روز هم آنجا

می‌ماندید اوضاع روبه‌راه بود! بعد حالا دنبال این کتاب‌های قدیمی افتاد که قانون بوعلی را بخواند و اقایل را درآورد و به اصفهان سفر کند و با دکترهای قدیمی ملاقات کند! یک دفعه از من اطعمه و اشربه مستدرک را خواست، گفتم که این مستدرک به درد شما نمی‌خورد، برای چه می‌خواهی؟! گفتم: حالا اگر داری برای ما بیاور کارت نباشد! ما بردیم و به او دادیم، بعد گفتیم: پس بده لازمش داریم، خلاصه گرفتم و گفتم که حالا برای چه می‌خواستی؟! گفتم: در فلان کتاب نوشته بود در مستدرک یک روایتی از امام صادق علیه‌السلام است که اگر فلان چیز را بخوری فلان می‌شود! گفتم: خدا شاه‌عباس را عقل بدهد! بده برویم آقا کارش داریم! این بدبخت فردا این‌طور می‌شود پس فردا آن‌طور می‌شود، این هم کار شد؟! بابا کارت را بکن، زندگی‌ات را بکن، آنکه باید بیاید می‌آید، آن‌هم که نباید بیاید، نمی‌آید.

اولیای خدا به هزار درد و مرض [گرفتار بودند]، همین آقای قاضی مگر به استسقاء از دنیا نرفت؟! کبدش از کار افتاد و از دنیا رفت. خلاصه باید

یک طوری رفت دیگر! حالا یا ماشین به تو می زند و همین طور وسط جاده می خوابی، یا اینکه یک چیزی در بدنت می فرستد! اگر هم خدا چیزی را پیدا نکرد همین طور تَق در سرت می زند و می میری! [اطباء] می گفتند که این آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - چیزی اش نیست ولی مریض است. بالأخره یک طوری باید رفت دیگر!

تلمیذ: مثل مرحوم مدرّس که به او سم دادند ولی اثر نکرد، بعد خفه اش کردند.

استاد: بله، [با عمامه] خفه اش کردند. خب بابا سم می کشد! اینها گفتند که این چطور آدمی است که دائماً نماز می خواند و نمازش را هم طول می دهد، راحتش کنیم! بعد اینها می گویند که با دستمال خفه اش کردند! به عمامه، دستمال می گویند! خیانت در تاریخ به این می گویند!

مضر بودن توجه به خوردنی ها برای

سالک

خیلی برای سالک مضر است که فکرش را در خوردنی ها بیاورد. این را بخورد، آن را بخورد، این خیلی ضرر دارد و آیاتی که دارد ﴿فَلْيَنْظُرْ

أَلْإِنْسَنُ إِلَى طَعَامِهِ»^۱ [یعنی] لقمه باید حلال باشد و روایاتی که داریم این نیست که انسان تمام ذهن و فکرش را بیاورد بلکه در مقام این باشد که احتراز از شبهات باید داشته باشد ولی این فکر را آوردن و گفتن که الآن این بد است آن خوب است بروم به دنبالش این را پیدا کنم و این حرف‌ها، قافله رفته است و ما اینجا مانده‌ایم.

در هر صورت وقتی که این علقه نفس از بدن قطع شود موت برای بدن حاصل می‌شود و نفس لباس دیگری را به خود می‌گیرد. همین‌طور نفس برای صعود و استکمال خودش قوایی مانند تفکر، عطوفت، گذشت، صبر و تحمل را به کار می‌گیرد.

تکالیف براساس سعه و استعداد

بنابراین تکالیفی که برای افراد هست، این تکالیف براساس سعه و استعداد آنها است چون می‌توانند این قوا را به کار بگیرند تکلیف آمده است. لذا می‌گویند که «الْبَلَايَا تُقَدَّرُ بِمُقَدَّارِ...»^۲ خلاصه

^۱ .سوره عبس (۸۰) آیه ۲۴. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۱۱:

«باید انسان نظری به طعام خود کند»

^۲ .الأمالی (للمفید) ج ۱، المجلس الخامس، ص ۳۹، ح ۶:

مضمون روایت این است که به مقدار سعه و ظرفیت هرکسی بلا برای او نازل می‌شود، اگر صبر کند رشد می‌کند و اگر صبر نکند در آن مرحله می‌ماند.

بیان کیفیت دو جنبه نفس

اینها قوایی است که خدا به انسان داده است برای تکامل و به فعلیت رساندن استعداد خودش و به مجرد رساندن تعلق‌اش به عالم دنیا. چرا؟! به جهت اینکه نفس دارای دو جنبه و دو وجهه است. یک وجهه روحانی دارد که ﴿مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾^۱ است و به واسطه ﴿مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ استجماع جمیع صفات کمالیه رب را در وجودش کرده است و یک جنبه مادی دارد که عبارت از نفس و تعلق به بدن است و به واسطه تعلق به بدن استجماع جمیع قوای مدبره و مدیریه بدن را کرده است. از این نقطه نظر مصیطر و

«قَالَ أَخْبَرَنِي أَحْمَدُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْقُمِّيُّ الْكُوفِيُّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **إِنَّمَا يَبْتَلِي اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عِبَادَهُ عَلَى قَدَرٍ مَنَازِلِهِمْ عِنْدَهُ**». ترجمه امالی شیخ مفید، ج ۱، ص ۵۱:

«احمد بن سلیمان قمی کوفی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: و راستی که خدای متعال بندگان خود را به اندازه قدر و منزلتی که نزد او دارند مورد ابتلاء و امتحان قرار می‌دهد.»

^۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۸۵:

﴿وَيْسَ لَكَ مِنَ الرُّوحِ قُلُوبُ الرُّوحِ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ آلَعِلِّمْ إِلَّا قَلِيلًا﴾.

مهیمن بر هر دو جنبهٔ ربی و جنبهٔ مادی و نشئهٔ مُلکی است لذا قوا را هم بالتّسخیر، برای فعلیت درآوردن هر دو نشئه دربر دارد.

بعد ایشان می‌فرماید که بنا بر اصطلاح الهی به معطی الوجود فاعل می‌گوییم؛ کسی که وجود را اعطاء می‌کند و به تبع او ماهیت اعطاء می‌شود، کسی که ماده و صورت را اعطاء می‌کند، جنس و فصل را اعطاء می‌کند، وجود را اعطاء می‌کند که همان مبدأ اوّل است و به او فاعل می‌گویند. و بنا بر تسامح به مبادی ثانی، ثالث، ملائکه و وسائط در عالم نزول هم فاعل اطلاق می‌کنیم.

تعریف فاعل بنا بر اصطلاح مادیّون

بنا بر اصطلاح مادیّون فاعل به کسی می‌گویند که به وجود و این حرف‌ها کار ندارد و حرکت یک شیئی را به وجود می‌آورد. فاعل به کسی می‌گویند که یک کاری انجام می‌دهد مثلاً نجار در یک شیء تصرف می‌کند، حرکتی به وجود می‌آورد؛ چوب را در اینجا می‌گذارد، تخته را بالا می‌گذارد و میخ را در آنجا می‌گذارد، خلاصه باعث تغییر و تحولات در

عَرَض می‌شود. من که این شیء را از این طرف به آن طرف حرکت می‌دهم یک حرکتی در این به وجود آورده‌ام و معطی‌التحرک را فاعل می‌گویند. این هم مسئله مهمی نیست و تمام شد.

این بحث، بحثِ علل فاعلی بود و فاعل را به جمیع اقسام ثمانیه خودش [بیان کرد] و اینکه نفس در تمام این مراحل شریک است.

بحث دیگری که در اینجا هست، صحبت در غایت است. گفتیم که دوتا از علت علل اربعه برای یک شیء، خارجی است یعنی خارج از شیء است که یکی علت فاعلی است - که قبلاً خواندیم - و یکی هم علت غائی است و دو علت هم داخلی است که علت صوری و علت مادی باشد.

تعریف غایت

غایت عبارت است از آن هدف و نتیجه‌ای که فاعل به‌خاطر آن هدف و نتیجه یک فعلی را انجام می‌دهد. آنهایی که الآن در این لیوان آب می‌ریزند، به‌خاطر یک هدف است؛ آن هدف این است که سیراب بشوند یا آن هدف این است که روی کسی بریزند. اینها همه هدف است ولی باهم فرق می‌کنند.

این هم بحث از غایت است که البته ایشان می‌فرماید: هر فاعلی در فعل خودش یک هدفی را تعقیب می‌کند که به آن علت غائی می‌گویند. بعد یک مسئله دیگر هم در اینجا مطرح می‌کنند که این مسئله در بحث بعدی قدری بهتر مطرح می‌شود که حالا فرض کنید یک فاعلی می‌خواهد فعلی را انجام بدهد آیا هیچ‌وقت موانعی بر سر راهش نمی‌آید؟! آیا این فاعل در انجام دادن فعلش به نتیجه می‌رسد یا اینکه ممکن است فاعل یک فعلی را انجام دهد و قبل از اینکه به آن نتیجه برسد یک دفعه وسط راه مانعی پیش می‌آید و می‌ماند؟! بنابراین شما چگونه این علت غایی را توجیه می‌کنید؟! مگر نمی‌گویید که هر علتی فاعلی می‌خواهد، اگر یک شیء در عالم تحقق پیدا کند چهار جزء العله می‌خواهد؛ یک جزء العله مادی، یک جزء العله صوری و یکی هم فاعلی و یکی هم غائی. بسیار خوب، فرض کنید سه تا درست شد یعنی فاعل آمد علت مادی هم داریم علت صوری هم داریم ولی در علت غائی به نتیجه نمی‌رسد مثلاً فاعلی درختی را به جهت ثمر دادن و

به جهت استفاده بردن می‌کارد، تا دو سال می‌شود
یک بُزی در خانه می‌آید و این درخت را از بیخ
می‌کند و در شکمش می‌برد! این علت غائی در اینجا
انجام نگرفته است بنابراین این شیء با سه علت
تحقق پیدا کرد نه با چهار علت.

ایشان می‌فرمایند که به‌طور کلی قَسر که یک
مانعی در سر راه رسیدن فاعل به نتیجه است
نمی‌تواند دائمی باشد و همین‌طور اکثری هم
نمی‌تواند باشد یعنی بیشتر باشد - حالا بحثش بعداً
می‌آید - پس وقتی که این دو شیء منتفی شد یعنی
نه دائمی شد و نه اکثری، بنابراین منافات ندارد که
در نظام احسن یک شیء در بعضی از موارد با آن
غایتی که از نظر مردم و ما مورد نظر هست، به آن
غایتش نرسد ولی به‌طور کلی اکثریت و آن شیئی که
کل عالم دارند براساس آن حرکت و گردش می‌کنند،
آنها همه به غایات و به نتایج خودشان خواهند
رسید.

تلمیذ: اینها قضایایی عقلی است و این علل
چهارگانه در جزء جزء باید باشد؛ اگر در یک جا
نباشد، باید کلاً نباشد.

استاد: البته عرض کردم که ایشان در بحثِ بعد این مسئله را بیشتر توضیح می‌دهند و در بحث دفع شکوک از غایت این اشکال مطرح است که چرا ما در بعضی از جاها نمی‌بینیم که آن شیء وجود پیدا کرده است؟ جوابی که داده شده این است که آن فاعل در فعل خودش غایت را در نظر گرفته است، حالا آیا وجود خارجی بر این بار می‌شود یا نمی‌شود آن یک مسئله دیگر است. آنچه که ما می‌خواهیم یک ماده است و یک صورت و یک فاعل و همین‌طور یک هدفی که به خاطر آن هدف این فعل انجام گرفته است والا آن چهار علت محقق است. مثلاً وقتی که بنا خشت روی خشت می‌گذارد هدفش ساختن بنا است حالا بنا را برای سکونت ساخت ولی زلزله آمد و فوری خراب کرد. این چهار علت تمام است.

البته این جوابی که داده‌اند یک مقدار ناقص است و تمام نیست و ما باید به دنبال مسئله دیگری بگردیم و در آنجا مطرح می‌کنیم که خلاصه اصلاً باید معنا کنیم که غایت به چه می‌گویند؟ آیا ادراکی که تابه‌حال از غایت شده است صحیح است؟ یا غایت

به یک معنای دیگری است که اگر ما غایت را به آن معنا گرفتیم دیگر این اشکالات به هیچ وجه وارد نمی شود. آن یک بحث دیگر است.

من توضیح از خارجش را گفتم إن شاء الله بحث دیگر و تطبیقش برای بعد باشد.

تلمیذ: **غَايَةُ كُلِّ شَيْءٍ بِحَسَبِهِ.**

استاد: بله، صحبت در این است که «بحسبه» این نیست که ما در مقام اثبات به ثبوت پی ببریم که بگوییم: حالا که این مُرده است پس غایتش این قدر بوده است. نه، به طور کلی ما باید ببینیم آنچه را که غایت است آن اراده و مشیت خداوند است. همان طور که اراده و مشیت خداوند از نقطه نظر کمی و زیادی، تغییر و تبدلات، خصوصیات، شدت و ضعف به خود وجود و به خود عوارض وجود، وقتی که بر نظام احسن تعلّق می گیرد، همین طور اراده و مشیت خداوند به نفس آن شیء تعلّق می گیرد و نفس آن شیء را به حساب اراده و مشیت خودش در یک کیفیت و ظرفیت خاصی ملاحظه می کند. ما به آن غایت می گوییم. وقتی که آن طور شد بله، شما خیال می کردید این درختی که می کارید بعد از دو

سال برای شما بار می دهد ولی اراده و مشیت خدا در به ثمر رساندن این درخت هیچ وقت دو سال نیست بلکه دو ماه است و اگر ما بخواهیم به طور کل، کل عالم را نگاه کنیم نه اینکه روی یک شیء خاص نظر کنیم بلکه بخواهیم به طور کلی یک نظر وسیع داشته باشیم، خواهی نخواهی باید بگوییم که غایت باید به این معنا باشد نه به معنای دیگر. فرض کنید اگر قرار بر این است که حیوانی در اینجا به وجود بیاید و پرورش پیدا کند و شما از آن استفاده کنید، آیا این حیوان باید غذا بخورد یا نباید غذا بخورد؟! این غذا خوردن، علف می خواهد یا نمی خواهد؟! بالأخره این حیوان می خواهد علف بخورد. این علف را از کجا باید تأمین کند؟! پس معلوم می شود که تمام اینها برای رسیدن به احسن و اکمل است و تمام مراتب نازله در عین حفظ وجودی خودشان، مراتب اکمل را کامل می کنند و غایت برای مراتب اکمل واقع می شوند که دیگر بحث به اینجا می رود که ما خلقت السماوات السبع إلا لهؤلاء الخمسه^۱ معنایش

۱. كفاية الأثر ج ۱ ص ۱۵۶؛ بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۳۳۷:

چیست. این است که تمام این عالم وجود و هرچه که هست برای استکمال این خمسه باید انجام بگیرد و آنها به مرحله کمال خودشان برسند، در عین اینکه هر کدام از اینها به مرحله کمال خودشان می‌رسند.

اللهم صل على محمد و آل محمد

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: ... وَ لَوْلَا نَا لَمْ يُخْلَقِ الْجَنَّةُ وَ النَّارُ وَ لَا الْأَنْبِيَا الْحَدِيث.»

کفایة الأثر ج ۱ ص ۶۹؛ إرشاد القلوب ج ۲ ص ۴۱۵:

فَلَوْلَاكُمْ مَا خَلَقْتُ الدُّنْيَا وَ لَا الْآخِرَةَ وَ لَا الْجَنَّةَ وَ لَا النَّارَ

عوالم العلوم ج ۱۱ ص ۹۳۰ حدیث کساء:

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَا مَلَائِكَتِي وَيَا سُكَّانَ سَمَوَاتِي، إِنِّي مَا خَلَقْتُ سَمَاءً مَبْنِيَّةً، وَلَا أَرْضاً مَدْحِيَّةً، وَلَا قَمَراً مُنِيرًا، وَلَا شَمْساً مُضِيَّةً، وَلَا فَلَكَاً يَدُورُ، وَلَا بَحْراً يَجْرِي، وَلَا فَلَكَاً يَسْرِي، إِلَّا فِي مَحَبَّةٍ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ